

اشاره

بدون شک زندگانی پیامبر (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بهترین الگو برای مردم به‌ویژه مسلمانان در مواجهه با مسائل و مشکلات اساسی در زندگی فردی و اجتماعی است. الگوپذیری و قهرمان‌گرایی در ذات و ضمیر انسان‌هاست و نقش الگوها در جهت دادن به رفتارهای آدمی و تعیین مسیر برای آن‌ها قابل انکار نیست. به همین دلیل بایسته است که در زندگی و رفتارهای آن قهرمانان و الگوهای راستین، پژوهش‌های بایسته‌ای صورت گیرد تا با شناخت و تحلیل هر چه بیشتر رفتارها و الگوهای عمل آن بزرگان دین و دنیا، بهترین راه برخورد با مسائل روز کشف و استفاده شود.

دورانی که امام حسن مجتبی (ع) در آن به حکومت رسید، زمانی بود که نفاق، دنیاطلبی و خستگی از مجاهدت در راه خدا به اوج خود رسیده بود و از جامعه اسلامی جز نام و صورتی باقی نمانده بود. به همین سبب تلاش ایشان (همچون تلاش‌های پدر بزرگوارشان) برای به جنبش در آوردن و اصلاح مسیر چنین جامعه‌ای به دیوار عظیمی از کاهلی و خیانت برخورد کرد. تا بدانجا که ایشان مجبور شدند، برای رسیدن به اهداف عالی اسلامی با گذشت از حق حتمی خود در امر خلافت به صلح تحمیلی تن دهند. پژوهش حاضر شرایط روزگار حکومت ایشان و علل صلحشان با معاویه بن ابی‌سفیان را بررسی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: امام حسن مجتبی (ع)، معاویه، کوفه، صلح

مقدمه

پس از توطئه «خوارج» که به ضربت خوردن و شهادت امیرمؤمنان منجر شد، معاویه این زمان را بهترین فرصت برای دست یافتن به آرزوی خود (خلافت) یافت و تصمیم گرفت بدون فوت وقت و قبل از آنکه امام حسن (ع) پایه‌های قدرت خود را گسترش دهد و تقویت کند، به کوفه حمله کند. به همین جهت در مدت کوتاهی که تاریخ‌نگاران آن را ۱۸ روز ذکر می‌کنند، به سوی عراق لشکر کشی کرد (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا).

کوفه شهری بود متشکل از اقوام گوناگون عرب که سابقه اختلافات قبیلگی آن‌ها در عصر جاهلیت، نه‌تنها با ظهور اسلام هنوز خشکیده نشده بود، بلکه با سیاست‌های خلفای سه‌گانه در حال احیا هم بود. از سوی دیگر، سیل غنائمی که از جبهه‌ها می‌رسید، مردمان آن را دل‌بسته دنیا، و سال‌ها جنگ در ایران و سپس چندین جنگ داخلی آن‌ها را از جنگ و جهاد خسته کرده بود. اما مردمان شام، هم در بسیاری از این موارد با کوفیان تفاوت داشتند، و هم از نظر خصلت‌های اجتماعی متفاوت عمل می‌کردند.

خاندان امیه براساس سال‌ها تجارت با شام و مدت زمانی که معاویه بن ابی‌سفیان بر این منطقه حکومت می‌کرد، شناخت مناسبی از محیط و



بررسی چرایی صلح امام حسن (ع)

بامعاویه ابن ابی سفیان

مجید علیپور شیرجو پشت، مدرس دانشگاه پیام نور
صفر رضائی، دبیر مدارس ناحیه ۱ رشت

مردمان این منطقه داشتند. می‌توان گفت که ابوسفیان و خانواده‌اش این سرزمین را محیطی مناسب برای فعالیت سیاسی بلندمدت و پرفایده تشخیص داده بودند. و در واقع حیات خلوت خود می‌دانستند با این وضعیت هنگامی که عمر از معاویه خواست به امارت شام برود، وی پیش از پذیرش این مقام، با کسان متعددی مشورت کرد تا آینده سیاسی خود در صورت پذیرش این مقام دریابد. از جمله **ابن کوا** به‌عنوان قوم‌شناس، به او یادآوری کرد: «مردم شام به رهبر خویش وفادارترند» (lib.ahlolbait.com)

اما در این سو تشنت و پراکندگی که کوفیان در زمان حیات علی (ع) داشتند، با شهادت ایشان به اوج رسید. اگرچه در مراسم بیعت با فرزند بزرگوارش نمایش بزرگی از عظمت و وفاداری برپا کردند، اما خیلی زود نشان دادند که آن همه شعار و تظاهر فقط برای روزهای آرام و بدون دغدغه است. در روزهای خطر، خود دشمن‌ترین مردم نسبت به خاندان نبوت و امامت‌اند.

پژوهش حاضر به تأثیر شرایط زمانه بر چگونگی روابط میان امام حسن مجتبی (ع) با معاویة بن ابی‌سفیان در دوران خلافت کوتاه‌مدت آن امام بزرگوار می‌پردازد.

کوفه شهر نفاق

وقایعی چون سقیفه بنی‌ساعده، قتل خلیفه سوم و سرکشی و طغیان اصحاب جمل نشان می‌داد که جامعه نوپای اسلامی در شیبی تند از تفرقه و دشمنی افتاده است. اوج این اختلاف و ناپایداری را البته در جنگ صفین می‌توان مشاهده کرد. جنگی که در آن، جمعی از میان سپاهیان خودی علیه فرمانده و امامشان دست به شورش زدند و حتی ایشان را بین قبول حکمیت و یا مرگ مخیر کردند. سپس زمانی که با فشار و تهدید نظر خود را به کرسی نشانند، طغیان را از سر گرفتند و از لشکر او خارج شدند و آهنگ جنگ و جدال دیگری کردند.

برای درک موقعیت امام حسن (ع) در برابر معاویه و سپاه شام، شناخت مجملی از کوفه در آن دوره زمانی ضروری است. جامعه اسلامی از زمان حکومت خلفای اول دچار استحاله تدریجی شد. در این میان تصرف سرزمین‌های وسیع و چنگ‌اندازی به ثروت غیرقابل تصور آن‌ها و اجرای سیاست‌هایی چون تقسیم درآمدها براساس سوابق افراد و سپس سیاست خویشاوند سالاری باعث شد تا کم‌کم روحیه دنیاطلبی و عادت به تبعیض در میان مسلمین گسترش یابد. با در نظر داشتن این نکته که اکثر اعراب مسلمان از جماعتی بودند که

در اواخر عمر شریف پیامبر اکرم (ص) اسلام آورده بودند، طبعاً فرصتی نمانده بود که بتوان آن‌ها را از زیر بار سده‌ها فرهنگ جاهلیت خارج کرد. این بود که بیشتر این جماعت خیلی زود به مناسبات و ارزش‌های قبیلگی سابق خود بازگشتند و در نتیجه، عصبیت سخت جان جاهلی در جامعه اسلامی با عوض کردن چهره به حیات خود ادامه داد. گرچه در سراسر امپراتوری وسیع و نوپدید اسلامی، نوای خوش اذان و قرآن به گوش می‌رسید، اما نفاق، فخرفروشی، تبعیض، دنیاطلبی و منفعت‌پرستی روی دیگر و حقیقی آن شده بود. کوفه نمونه‌ای کامل از چنین جامعه‌ای دو چهره و پرنفاق بود. این شهر که ابتدا به‌عنوان پادگانی مخصوص تجمیع و توزیع رزمندگان برای جهاد و فتح شهرهای ایران در زمان خلیفه دوم ساخته شده بود، (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۴: ۱۴۰۳ و ۱۴۴۷)، طی سال‌ها به سبب مهاجرت قبایل مختلف عرب و از سوی دیگر، سیل اسرا و غنائمی که از ایران می‌رسید، به شهری بزرگ تبدیل شد که گوناگونی رفتارها و فرهنگ‌ها زیر لایه‌ای از تقدس مآبی در آن مشهود بود (رجبی، ۱۳۷۸: ۵۰۳). از جمله ویژگی‌های جامعه عرب جاهلی تعصبات کورکورانه و شدید و فخرفروشی‌های ابلهانه بود. در زمان فتوحات و مهاجرت قبایل به سرزمین‌های فتح‌شده، همان رقابت‌ها و چشم و هم‌چشمی‌ها و در بسیاری موارد دشمنی‌ها و کینه‌های قدیمی به سرزمین‌های جدید منتقل شد و نه تنها در این دوران بلکه در سراسر دوران حکومت بنی‌امیه از اصلی‌ترین نموده‌های سرزمین و حاکمیت مناطقی شد که قبایل مختلف عرب در آن سکنا یافتند.

طبعاً کوفه هم در وضعیتی چنین قرار گرفته بود و کینه‌ها و اختلافات میان قبایل گوناگون ساکن در آن از جمله عواملی بودند که بر شدت تضادها و اختلافات در مرکز حکومت حضرت علی (ع) و بعداً امام حسن (ع) می‌افزودند؛ نکته‌ای که امام بارها به آن اشاره کرد (نهج‌البلاغه، خطبه‌های ۱۷۹، ۳۹، ۷، ۳۲ و...)، و حتی باعث شده بود که امام علی (ع) از دست چنین مردمانی به خدا شکایت برد، از خدا برای خود بهتر از آنان و برای آنان بدتر از خود را طلب کند (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۵). امام حسن (ع) نیز بعدها در پاسخ به اعتراض‌های برخی از یاران درباره صلح با معاویه فرموده است: «من به این علت، حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که یارانی برای جنگ با وی نداشتم. اگر یارانی می‌داشتم، شبانه‌روز با او می‌جنگیدم تا کار یکسره شود. اما من کوفیان را خوب می‌شناسم. بارها آن‌ها را امتحان کرده‌ام. آن‌ها مردمانی فاسد هستند که اصلاح نخواهند شد. نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمان‌های خود



تشنت و پراکندگی که کوفیان در زمان حیات علی (ع) داشتند، با شهادت ایشان به اوج رسید. اگرچه در مراسم بیعت با فرزند بزرگوارش نمایش بزرگی از عظمت و وفاداری برپا کردند



«معاویه ما را به چیزی دعوت می کند که در آن نه عزت است و نه عدالت. اگر شما خواهان مرگ (جهاد) باشید، دعوتش را به او باز می گردانیم و ... و اگر خواستار زندگی (عافیت) باشید، آنچه را می خواهید می پذیریم...»
مردم از همه طرف در برابر این دعوت فریاد بر آوردند: «زندگی، زندگی... صلح را تمام کن»

پایبندند و نه حتی دو نفرشان با هم موافق. برحسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می کنند، ولی عملاً با دشمنان ما همراه اند.»

خلافت امام حسن (ع)

پس از شهادت امیرمؤمنان، کوفیان با فرزند رشیدش حسن بیعت کردند و وی شرط این بیعت را «بر کتاب خدا و سیره پیامبر (ص) که همه شرطها در آن جمع است» (طبری، ۱۳۷۵، ج ۶: ۲۷۱۳) قرار داد. ایشان با عهده دار شدن خلافت، از آنجا که می دانست معاویه از فرصت این مصیبت عظمی نهایت سوء استفاده را خواهد کرد، در پی دفع شر او و در صورت امکان، مطیع کردنش برآمد. در این راستا راهکارهایی را به اجرا گذاشت که بدین شرح اند:

الف) تثبیت نظام مدیریتی: امام مجتبی (ع) پس از اولین سخنرانی خود بعد از شهادت امیرمؤمنان، به اداره مملکت پرداخت و کارگزاران سابق را در یمن، حجاز، آذربایجان، خراسان، کرمان و فارس در کار خویش ایفا کرد و **عبدالله بن عباس** را هم به بصره فرستاد.

ب) جلوگیری از نفوذ دشمن: پس از آنکه معاویه از بیعت مردم با امام حسن مجتبی (ع) آگاه شد، توطئه های متفاوتی را با هدف ایجاد نابسامانی و از هم گسیختن امور، تدارک دید که فرستادن جاسوس به سوی کوفه و بصره از آن جمله بود. هدف معاویه از اعزام این جاسوسان کسب اخبار از محیط عراق و کوفه و دامن زدن به اختلافها و تردیدها میان لشکریان امام بود. البته به دستور حضرت، یکی از جاسوس های معاویه در کوفه که دستگیر شده بود، گردن زده شد و امام در نامه ای به حاکم بصره (ابن عباس) از وی خواست جاسوس معاویه در آن منطقه را هم دستگیر و اعدام کند.

ج) اتمام حجت با معاویه: معاویه به بهانه های بی اساس، از تسلیم در مقابل حکومت امیرمؤمنان علی (ع) سر باز زد. عملکرد معاویه، حتی طبق مبانی اهل سنت - که اتفاق اهل حل و عقد را برای امامت کافی می دانند - نیز محکوم است. امام مجتبی (ع) با یادآوری این اصل، برای اتمام حجت به معاویه نامه می نویسد و او را از مخالفت با حکومت مرکزی بر حذر می دارد.

در بخشی از این نامه چنین آمده است: «همانا علی (ع) - چون از جهان چشم فرو بست، که رحمت خدای بر او باد، روزی که به شهادت رسید و روزی که خداوند بر او انتخاب اسلام منت نهاد و روزی که در قیامت بر انگیخته شود - و پس از او مسلمانان مرا به خلافت و امامت برگزیدند. از خداوند خواستارم که عطایای دنیوی او، چیزی از آنچه مایه کرامت ما در آخرت است، کم نکند. آنچه مرا به ارسال این نامه واداشت، این است

که با تو اتمام حجت کنم و نزد خداوند معذور باشم. اگر بپذیری، بهره ای بزرگ می یابی و کاری به صلاح مسلمانان می نمایم. پس باطل را رها کن و در آنچه دیگران از بیعت من وارد شدند، تو نیز داخل شو. زیرا خود نیک می دانی که من، نزد خدا و نزد آنان که به سوی حق بازمی گردند و پیمانها و احکام او را حفظ می کنند، از تو شایسته تر به خلافت هستم.»

اما در مقابل، معاویه که با حمایت بی دریغ مردمان شام توانسته بود در مقابل امام علی (ع) که سابقه و اقتدارش زبانزد عامه مسلمین بود، مقاومت کند و زیر بار بیعت نرود، به این سیاست در مقابل امام حسن (ع) سرعت هم بخشید و در مدت شش ماهی که آن حضرت جانشین مشروع پدرش در امر خلافت مسلمین شد، با جنگ و گریز، توطئه و فریب، و پراکندن اختلاف و نفاق بین سپاهیان حضرت نه تنها با ایشان بیعت نکرد، بلکه شرایط را چنان بر حضرت تنگ کرد که ایشان مصلحت را در صلح یافتند.

پیش از آن امام نهایت تلاش خویش را برای تحریک مردم به جنگ با معاویه به کار برد و به وضوح شرایط خطیری را که مردم نسبت به آن بی تفاوت بودند، برایشان گوشزد کرد. اما نهایتاً در پاسخ پرسش بدون ابهامشان که: «معاویه ما را به چیزی دعوت می کند که در آن نه عزت است و نه عدالت. اگر شما خواهان مرگ (جهاد) باشید، دعوتش را به او باز می گردانیم و ... و اگر خواستار زندگی (عافیت) باشید، آنچه را می خواهید می پذیریم...»، مردم از همه طرف در برابر این دعوت فریاد بر آوردند: «زندگی، زندگی... صلح را تمام کن» (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۲۷۷).

کوفیان کسانی نبودند که با اهمیت دادن به نظرشان بتوان آن ها را به راهی برد. گویی این مثل عرب آن زمان کاملاً درست بوده است که: «مردم شام به زر رام شوند و عراقیان به زور!» خود کوفیان هم در موارد گوناگون صدق این گفتار را در حوادثی چون دعوت از **ابی عبدالله (ع)** و ... نشان دادند. از جمله زمانی که معاویه از کوفه خارج شد، دسته هایی از خوارج برای جنگ با او آماده شدند و حتی موفق شدند، دسته ای از لشکریان او را شکست دهند. معاویه بر کوفیان نهیب زد که: «شر این گروه را خودتان به وجود آورده اید. اگر دفعش نکنید، هیچ گونه امانی نزد من نخواهید یافت.» کوفیان از ترس معاویه، خود به دفع خوارج برخاسته اند و در جواب پرسش آن ها که: «چه می کنید، معاویه هم دشمن ما و هم دشمن شماست. بگذارید با او بجنگیم که اگر پیروز شدیم، شر او را از سر شما باز کرده ایم و اگر هم شکست خوردیم، حداقل زحمت جنگ با ما از دوش شما ساقط می شود»، با این استدلال که معاویه برای ما چاره ای باقی نگذاشته است، به جنگ و کشتار همشهریان خود پرداختند! (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۵: ۲۰۲۶).

سیاست معاویه

معاویه در میان اهل سنت به دو صفت «تحمل» و «سیاستمداری» (دهاء) موصوف و معروف است. حتی گاه تا به همین امروز در میان عوام گفته می‌شود که معاویه از علی و حسن (علیهما السلام) سیاستمدارتر بوده است. گویا چنین اتهامی در همان دوران هم شایع بوده است که آن حضرت مجبور شد بگوید: «سوگند به خدا معاویه از من سیاستمدارتر نیست، اما معاویه اهل حيله و فردی خدعه‌گر است و اگر نیرنگ ناپسند نبود، من زیرک‌ترین افراد بودم. ولی هر نیرنگی گناه، و هر گناهی نوعی کفر و انکار است و در روز رستاخیز به دست هر حيله‌گری پرچمی است که با آن شناخته می‌شود» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱). همچنین، امیرالمؤمنین (ع) طی نامه‌ای به ابن زیاد، معاویه را شیطان می‌نامد و این‌گونه توصیفش می‌کند: «از او بترس که شیطان است. از پیش رو، پشت‌سر، و از راست و چپ به‌سوی انسان می‌آید تا در حال فراموشی، او را تسلیم خود سازد، و شعور و درکش را برباید» (همان، نامه ۴۴).

در واقع معاویه گونه‌ای از سیاست‌ورزی را پیشه کرده بود که امروزه به سیاست ماکیاولیستی مشهور شده است. سیاستی که در آن خدعه، پیمان‌شکنی، توطئه و جنایت عین حکومت‌داری است و این روشی نبود که با اخلاق و منش خاندان نبوت و امامت قابل جمع باشد. این موضوع را علی‌بن‌ابی‌طالب ضمن خطبه‌ای این‌گونه عنوان داشته بود: «... و او یلایه می‌کرون بی و یعلمون انی بمکرهم عالم، و أعراف منهم بوجوه المکر، و لکنی اعلم ان المکر و الخدیعة فی النار فاصبر علی مکرهم و لا ارتکب مثل ما ارتکبوا...» (همان، خطبه ۱۹۱): (وای که اینان با من مکر می‌کنند و می‌دانند که من به مکر و فریبشان دانا و آگاه هستم، و به راه‌های مکر ایشان آشناترم، ولی من می‌دانم که مکر و نیرنگ در آتش دوزخ است و از همین رو در برابر مکرشان صبر کرده‌ام و کارهایی را که ایشان مرتکب می‌شوند، من مرتکب نمی‌شوم...).

از آنجا که معاویه به هیچ چیز جز به دست گرفتن قدرت و حفظ آن فکر نمی‌کرد، طبعاً برای حق و یا سوابق افراد در اسلام هم ارزشی قائل نبود و این نکته‌ای بود که رفتار سیاسی‌اش در همهٔ زمان‌ها را شکل می‌داد. نمونهٔ آن زمانی بود که اعتراض‌ها علیه رفتار خلیفهٔ سوم و کارگزارانش بالا گرفت و خلیفه چند تن از عاملان و نزدیکانش را به مشورت فرا خواند. در آن جلسه، معاویه ابتدا از خلیفه خواست که برای خاموش کردن معترضین، علی (ع)، **طلحه** و **زبیر** را بکشد و چون مخالفت خلیفه را به سبب سوابق و نزدیکی آن‌ها با رسول خدا دریافت، به او پیشنهاد کرد که رهبران و افراد مورد علاقهٔ انقلابیون را از هم جدا کند، «به‌گونه‌ای که حتی دو تن از آن‌ها

در یک شهر نباشند و سپس آن‌ها را همراه لشکرها و سپاهیان به جنگ در مناطق دوردست بفرست تا بدان حد که زخم‌های بدنشان از نماز هم برایشان مهم‌تر شود.»

یعقوبی دربارهٔ او می‌نویسد که هر گاه با کسی دچار مشکل می‌شد، سعی می‌کرد «با بخشش یا رشوه دهانش را ببندد؛ اگر نه یا او را سر به‌نیست می‌کرد و یا همراه سپاهیان به جنگ در مناطق دوردست روانه می‌کرد»^۴ (عاملی، ۱۳۷۲: ۱۷۱).

ارتباطات قوی، حيله‌گری و مهارت در اقناع افراد مؤثر، از همان جوانی در معاویه بن ابی سفیان وجود داشت و این توانایی از او فردی با نفوذ و سلطه‌جو ساخته بود. خلفای سه‌گانه به او توجه ویژه‌ای داشتند. **ابوبکر** به او فرماندهی نظامی داد (طبری، ۱۳۷۵، ج ۵: ۲۱۲۰) و **عمر و عثمان** هم با توجه به همین خصوصیات، موقعیت او را تقویت کردند. او در نیمهٔ دوم از خلافت ۱۰ ساله عمر برای امارت و استانداری شام منصوب شد (طبری، ۱۳۷۵، ج ۵: ۲۱۲۰). عثمان هم به همین بهانه امارت او را تمدید کرد.^۵

گفته شد که انتخاب شام و دمشق با توجه به شناختی که خاندان سفیانی از منطقه و از روان‌شناسی اجتماعی مردمانش داشتند، از روی حساب و تدبیر بوده است. از سوی دیگر، چون شامیان نومسلمان غیر از خاندان سفیانی و همراهانشان با مسلمانان دیگر مراودهٔ چندانی نداشتند، تنها قرائتی از اسلام را پذیرفته بودند که این خاندان مغضوب نبی‌اکرم، به آنان آموزش می‌دادند. این نکته‌ای بود که به وضوح در عراق دیده نمی‌شد. چرا که کوفه فارغ از تمام اختلافات قومی-قبیله‌ای مردمانش، دارای گرایش‌های مذهبی متفاوتی هم بود، چنان‌که عده‌ای از کوفیان دلبستهٔ سیره و روش خلفا، برخی شیعهٔ وفادار علی، و جمع عظیمی هم زاهدان بی‌فکری بودند که بعدها بر روی امام خویش شمشیر کشیدند.

معاویه همان‌گونه که از مردمان شام شناخت کاملی داشت، نشان داد که تا چه حد با روحیات گوناگون و متزلزل اعراب ساکن در عراق هم آشناست. وی در جریان جنگ صفین، با بهره‌گیری از روحیات این مردمان و سوء استفادهٔ کامل از اعتقاداتشان، ماجرای حکمیت را به راه انداخته و خود را از شکست قطعی رهایی‌بخش کرد. در این زمان هم از تشنت و دنیاطلبی این مردم نهایت بهره‌برداری را کرد.

وی ابتدا یک دستگاه تبلیغاتی عظیم به راه انداخت تا بتواند فضای پر از شک و تردید در عراق را با شایعه‌پراکنی‌های متعدد کاملاً مدیریت کند و از توان سپاه امام تا حد امکان بکاهد. جاسوسان وی با پخش شایعات و از سوی دیگر با پخش پول و وعده‌های فراوان قبایل و طوایف حامی امام را یا کاملاً از ایشان جدا کردند و یا در موضع انفعالی کامل قرار دادند. اوج

امیرالمؤمنین (ع) طی نامه‌ای به ابن زیاد، معاویه را شیطان می‌نامد و این‌گونه توصیفش می‌کند: «از او بترس که شیطان است. از پیش رو، پشت‌سر، و از راست و چپ به‌سوی انسان می‌آید تا در حال فراموشی، او را تسلیم خود سازد، و شعور و درکش را برباید»

این سستی‌ها و خیانت‌ها زمانی بود که **عبیدالله بن عباس**، سرلشکر ایشان که با امام پیوند خونی نزدیک داشت و حتی دو فرزند خود را در جریان یکی از حملات سپاهیان معاویه از دست داده بود و انتظار می‌رفت که حداقل کین‌خواهی این دو پسر، او را در جبهه امام نگه دارد، با رشوه‌ای بزرگ به سپاه معاویه پیوست.

معاویه که به خوبی از کارکرد دستگاه تبلیغاتی در جلب حمایت مردم و دور نگه داشتن آن‌ها از خاندان نبوت و امامت آگاهی یافته بود، این سیاست را بعدها با شدت بیشتر ادامه داد. به گونه‌ای که آورده شده است، در دوران او بر بالای ۷۰ هزار منبر در سراسر جهان اسلام آن روز، علی را لعن می‌کرده‌اند (اصفهانی، ۱۳۹۰: ۱۱۱). همچنین، با بذل مال فراوان شاعران را به مدح خویش و خاندانش و ذم خاندان ائمه اطهار به کار گرفت و بی‌شرمی را تا بدانجا رساند که حتی از به‌کارگیری کسانی برای جعل احادیث بسیار در این باب هم دریغ نورزید. منع نقل حدیث از سوی خلیفه اول و سپس شدت بخشیدن به آن در زمان خلیفه دوم (فرهمندپور، ۱۳۷۹: ۵۲) در این راه بسیار به کمکش آمد، زیرا در شرایط نبود احادیثی از پیامبر در تأیید علی (ع) برنامه بدنام کردن او و خاندانش برای امویان آسان‌تر پیش می‌رفت. از سوی دیگر رسماً اعلام داشت که هر کسی مطلبی از فضایل علی و خاندانش بگوید، نامش را از دفتر دیوان برای گرفتن حقوق خط بزنند. در نهایت هم با شدیدتر کردن موضع فرمان داد که استاندارانش هر کجا شخصی را به دوستی آل علی متهم یافتند، به صرف همان اتهام به قتلش رسانند! (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۲۸۰). این بود که **زیادبن ابیه** و کارگزارش، **سمره بن جندب**، در بصره و کوفه بیش از ۸۰ هزار تن را به قتل رساندند، نابینا ساختند و یا دست و پا بردند (اصفهانی، ۱۳۹۰: ۱۰۴).

اما معاویه با این همه سابقه جنایت، بی‌عدالتی و عهدشکنی خود را میان مردم چنان می‌نمایاند که بیشتر مردمی که با اسلام پس از وفات پیغمبر اکرم (ص) و بر اثر فتوحات آشنا شده بودند، او را به‌عنوان صحابی نزدیک پیغمبر اکرم و با لقب «کاتب وحی» می‌شناختند. عوام‌فریبی او تا بدان درجه بود که در پایان عمر وصیت کرد با مقداری از موها و ناخن رسول خدا (ص) که همراه خود نگه داشته بود، چشم و دهان او را در قبر بیوشانند تا به این وسیله بین او و عذاب حائل ایجاد شود!

کارنامه‌ای که معاویه از خود (به کمک شعرا و محدثان زر خرید) به جا گذاشت، به گونه‌ای بود که تا سالیانی طولانی (تا به امروز هم) برخی از فرق اسلامی او را تحسین می‌کنند (جعفریان، ۱۳۸۶: ۱۷۵). چنان‌که حتی به زمان **مأمون** تصمیم به

لعن رسمی معاویه در منابر و مراسم گرفته شد، ولی مشاورین مأمون او را از این کار منع کردند و او را از شورش و ناآرامی مردم ترساندند. بعدها که **المعتضد بالله** شجاعت بیشتری از خود نشان داد و حتی نامه‌ای مفصل از تباهی‌های معاویه نگاشت تا بخواند، در لحظات پایانی مشاورین او هم مانع از انجام این کار شدند (مسعودی، ۱۳۹۱: ۳۴۱).

پس از صلح

امام که موقعیت را برای ادامه شرایط جنگی کاملاً ناممکن می‌دیدند، به ناچار در پی کاستن از خسارات تن به صلح و واگذاشتن وجه دنیوی خلافت دادند. مفاد صلح‌نامه اجماً این بود که معاویه به بنی‌هاشم تعرض نکند، برای آن‌ها سهمیه‌ای از بیت‌المال قرار دهد و بعد از خود جانشین انتخاب نکند و کار حکومت را به مردم واگذارد و از سب و لعن علی (ع) بپرهیزد (طبری، ۱۳۷۵: ۲۷۱۵).

اما معاویه که همه این اعمال را برای رسیدن به خلافت و قدرت انجام داده بود، به هیچ رو قصد عمل به مفاد عهدنامه را نداشت. به همین دلیل بود که به محض ورود به کوفه خود را «امیرالمؤمنین» نامید و تمام مفاد صلح‌نامه را انکار کرد.

اما پیش از آن، با قبول ظاهری تمام مفاد قرارداد از سوی معاویه و انعقاد پیمان صلح، طرفین همراه قوای خود وارد کوفه شدند و در مسجد بزرگ این شهر گرد آمدند. مردم انتظار داشتند، مواد پیمان طی سخنرانی‌هایی از ناحیه رهبران دو طرف، در حضور مردم تأیید شود تا جای هیچ‌گونه شک و تردیدی در اجرای آن باقی نماند. دشمن تا بدان حد به ایشان تهمت زده بود که گویا امر بر خودشان هم مشتبه شده بود. چنان‌که **عمرو عاص** از معاویه خواست تا اول **حسن بن علی (ع)** را بر منبر بفرستد و در جواب پرسش معاویه که از حکمت این عمل پرسید، گفت که می‌خواهد مردم خود توانایی حسن (ع) را در سخنوری ببینند. چون در میان اعراب قدرت سخنرانی و اقناع افتخار، و نداشتن آن عیبی بزرگ برای رؤسا و شیوخ بوده است. چنین هم کردند. امام بر منبر رفت، ولی هنوز چند جمله‌ای نگفته بود که معاویه سیر سخنان و قدرت بیان ایشان را درک کرد و به سرعت از حضرت خواست از منبر فرود آید و نسبت به عمرو عاص هم به تندی گفت: «این نتیجه رایزنی شوم تو بود» (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۵: ۲۰۲۲).

پس از آن معاویه بر فرار منبر نشست و خطبه‌ای خواند. ولی نه تنها در مورد پایبندی به شرایط صلح تأکیدی نکرد، بلکه با طعنه و همراه با تحقیر گفت: «من به خاطر این با شما نجاتم که نماز و حج بجا آورید و زکات بپردازید! چون می‌دانم که این‌ها را انجام می‌دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که



**مفاد صلح‌نامه
اجمالاً این بود
که معاویه به
بنی‌هاشم تعرض
نکند، برای آن‌ها
سهمیه‌ای از
بیت‌المال قرار
دهد و بعد از
خود جانشین
انتخاب نکند و
کار حکومت را به
مردم واگذارد و از
سب و لعن علی
(ع) بپرهیزد**

شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم» (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۲۷۹). آن گاه گفت: «آگاه باشید که هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی بسته‌ام، زیر پاهای من است و هیچ‌گونه ارزشی ندارد.»

شبهات و اتهام‌ها

به هر روی، سیر جریانات به‌گونه‌ای بود که امام از حق مشروع و الهی خود گذشت و آن را به فاسق زمان واگذاشت. طبیعی بود که این پرسش برای بسیاری پیش آید که: این کار چگونه با سیره این خاندان عظیم‌الشان سازگار است؟ برخی هم با مقایسه صلح امام حسن (ع) با قیام امام حسین (ع) گفته‌اند: آیا بهتر نبود که امام حسن (ع) نیز همانند امام حسین (علیه‌السلام) قیام می‌کرد؟ به‌ویژه آنکه تعداد یاران ایشان حداقل از ۷۲ تن بیشتر بوده است؟ برخی دیگر، علناً بر امام تاختند و واگذاری حکومت از سوی ایشان - که بر مسند قدرت قرار داشت - به معاویه را، سبب ذلت مسلمانان و انحراف رهبری از مسیر اصلی آن دانستند. چنان‌که در روی ایشان ایستادند و به ایشان «مذل المسلمین» و «سیاه‌کننده روی مسلمانان» لقب دادند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۵: ۲۰۲۲).

عده‌ای دیگر هم گفته‌اند: اصولاً امام حسن (علیه‌السلام) از ابتدا روحیه سازش‌کاری داشته و همین روحیه، سبب صلح او با معاویه شده است.

این اتهامات و گمان‌ها بدین علت است که جسارت‌کنندگان گویی هیچ آشنایی با شرایط عراق و کوفه در آن زمان نداشته‌اند. شهر هزار رنگی که مردمانش نه به تعهدات مذهبی - الهی خود پایبند بودند و نه حتی در این زمان پایبند تعصبات قومی - قبیله‌ای خود... در سخن همواره ایشان را به جهاد می‌خواندند و به کمترین علت از ایشان روی می‌گرداندند. چنان‌که قبل از این با پدر بزرگوارش و بعد از ایشان با برادرش (حسین بن علی علیه‌السلام) و بعدها با قیام‌های توأب، مختار، زید و ... کردند. نقل شده است که در آخر عمر شریف علی (ع)، ۴۰ هزار تن از کوفیان با ایشان «بیعت مرگ» کردند که پس از شهادت ایشان به بیعت فرزندش حسن (ع) درآمدند و برای جنگ با معاویه تا مدائن هم همراه ایشان رفتند. اما تا از میان جمع فریاد ناشناسی^۷ بلند شد که «قیس بن سعد»^۸ کشته شد، دچار چنان ترس و هیجانی شدند که خودشان به چادر امام حمله و آن را غارت کردند و حتی فرش از زیر پای ایشان کشیدند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۵: ۲۰۱۹).

به هنگام بازگشت از این جنگ بی‌فرجام هم با ادعای اینکه «همچون پدرت کافر شده‌ای» چنان شمشیری به پایشان زدند که به استخوان رسید (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۲۷۲). با در نظر گرفتن این شرایط، صلح تنها گزینه بود.

ایشان یاوران قابل اطمینانی برای جنگ نداشتند، چنان‌که خود به زبان آوردند که: «کوفیان را مردمانی دیدم که هیچ‌کس به ایشان پشت گرم ندارد، مگر آنکه شکست می‌خورد... هیچ‌کدام از ایشان با دیگری همساز نیست و هیچ باور به خوبی و بدی ندارند» (همان، ص ۲۰۲۳).

با چنین به ظاهر یاورانی در صورت وقوع جنگ، شکست قطعی بود. با این تفاوت که معاویه به این بهانه احدی از خاندان و یاوران ایشان را باقی نمی‌گذاشت. معاویه بعدها نشان داد که برای حفظ قدرت در خاندان خود ریشه‌کنی آل علی را در رأس برنامه‌ها دارد و سخت‌گیری‌های بعدی او و عمالش بر خاندان نبوت و علاقه‌مندان ایشان گویای این برنامه اوست. طبیعی بود که به‌دست آوردن قدرت از راه جنگ این امکان را به او می‌داد که در نهایت آسانی و با توجه‌هایی همه‌پذیر، این برنامه را با نهایت سرعت به پیش برد. اما صلح امام و شرایطی که ایشان در عهدنامه آوردند، حداقل دست و پای معاویه را در اتمام کار خاندان نبوت و شیعیانشان تا حد زیادی می‌بست. این نکته‌ای است که امام در چند مورد در جواب اعتراضات یاران نسبت به صلح با معاویه بر آن تأکید می‌فرمودند. از جمله در جواب اعتراض یکی از یاران فرمودند: «من... مجبور شدم برای صلح که شیعیان مخصوص ما از کشته شدن محفوظ بمانند و مصلحت دیدم که جنگ را به زمان دیگری موکول نمایم» (همان، ص ۲۷۷).

این هم بسیار از انصاف به دور است که فراموش کنیم، همین ذریه حضرت رسول (ص) پیش از این در جنگ‌هایی هم حضور داشته و حتی در جنگ صفین چنان بی‌مهابا به قلب لشکر دشمن می‌زد که امام علی (ع) با هراس فراوان از یاران می‌خواست، او و برادرش را کمی به عقب بیاورند. علی می‌گفت: «این جوان را نگه دارید تا پشت مرا نشکنند، که دریغ آید مرگ، حسن و حسین (ع) را دریابید، نکند با مرگ آن‌ها نسل رسول خدا (ص) از بین برود» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۸).

جای تأسف دارد که با وجود همه این واقعیت‌ها، بعضی کسان امام حسن (ع) را به ترس و بی‌زاری از جنگ با معاویه و معاویه‌صفتان متهم می‌کنند.

شیخ راضی آل‌یاسین می‌نویسد: «بسیاری از مردم معتقدند که روح مناعت هاشمی، که همواره چون عقاب بلندپرواز، قله‌های مرتفع را به زیر پر دارد، با رفتار امام حسین (علیه‌السلام) متناسب‌تر است تا رفتار امام حسن (علیه‌السلام)، و این، نگرشی ابتدایی و سطحی و دور از عمق و دقت است. زیرا حسن (علیه‌السلام) نیز در دیگر موقعیت‌ها و صحنه‌های زندگی‌اش، همان هاشمی شکوهمند و بلندپرواز بود که در افتخارات همراه و هم‌طراز پدر و برادر خود

ایشان یاوران قابل اطمینانی برای جنگ نداشتند، چنان‌که خود به زبان آوردند که: «کوفیان را مردمانی دیدم که هیچ‌کس به ایشان پشت گرم ندارد، مگر آنکه شکست می‌خورد... هیچ‌کدام از ایشان با دیگری همساز نیست و هیچ باور به خوبی و بدی ندارند»

به‌عنوان اسیر به او تحویل می‌دهند (مجلسی، ۱۳۶۶، ج ۴۴: ۲۰).

۲. حفظ جان شیعیان راستین

امام به خوبی می‌دانست که هدف این جنگ تنها خود ایشان و یا خانواده ایشان نیست و می‌دانست که با ادامه دادن این جنگ نابرابر، اصل اسلام دوام چندانی نخواهد آورد.^۹ امام (ع) دوران خلافت پدرش را به خوبی در نظر داشت و دشمن حيله‌گر را کاملاً می‌شناخت که چگونه برای رسیدن به قدرت، به هر جنایتی دست می‌زند و چون روزه‌روز از شمار مسلمانان راستین کاسته می‌شد، خطری سخت‌تر از دوران خلافت علی (ع) اسلام را تهدید می‌کرد. زیرا برای مثال، **عبیدالله بن عباس** در زمان امیرمؤمنان چهره درخشانی از خود بروز داده بود. او از فرمانداران علی (ع) و افراد مطمئن آن زمان به‌شمار می‌رفت و علی (ع) او را به فرمانداری یمن گمارده بود. ولی یک شب بیشتر در اردوگاه امام حسن (ع) دوام نیاورد.

امام برای خنثا کردن توطئه‌های معاویه که اصلی‌ترین آن‌ها ریشه‌کنی خاندان نبوت و امامت، و علاقه‌مندان و مریدان راستین ایشان بود، کنار رفت تا آن غدار حيله‌گر بهانه لازم برای کین‌ستانی و کشتارهای وسیع را به دست نیاورد. هر چند معاویه به زودی این عملیات را آغاز کرد و بسیاری از صحابه حضرت رسول (ص) و شیعیان را به شهادت رساند، اما یقیناً تدبیر امام در پذیرش صلح و شرایطی که در عهدنامه صلح گذاشتند، تا حد زیادی دست‌های معاویه را در شدت عمل و سرعت دادن به این جنایات بست. برای ایشان خون مسلمانان بی‌گناه بیشتر از خلافت بر آن‌ها ارزش داشت. از این رو، به صلح تن در داد. خود ایشان در موارد متعدد به این موضوع اشاره کرده‌اند که اصلی‌ترین علت صلح، حفظ خون مسلمین و شیعیان راستین بوده است. بارها می‌فرمود: «من جنگ را [تنها] به خاطر رضایت خدا و دور کردن کشتار از شما انجام دادم» (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۲۷۸).

۳. خنثا کردن فریب دشمن و افشای

چهره واقعی معاویه

دیگر علتی که می‌توان برای صلح امام حسن (ع) از روی روایات تواریخ به دست آورد، این است که معاویه با نیرنگ و فریب خود را صلح‌جو و طرف‌دار سازش معرفی کرده بود و همچون دایه‌ای مهربان‌تر از مادر در تبلیغات خود عنوان می‌کرد که این جنگ و برادرکشی تنها به ضرر کلیت اسلام و جامعه اسلامی است. با این تبلیغات در نظر مردم ظاهرین و کاهل عراق کاری کرده بود که امام حسن (ع) عملاً خلع سلاح شود

محسوب می‌شد. این هر سه نمونه کامل و مثال عالی مصلحان تاریخ بودند. هر یک از ایشان جهاد و رسالتی مخصوص خود داشت که از اعماق شرایط موجود و اوضاع و احوال او سرچشمه می‌گرفت. نوشیدن جام شهادت، در موقعیت امام حسین (علیه‌السلام) و حفظ سرمایه زندگی به وسیله صلح، در موقعیت امام حسن (علیه‌السلام)، دو نقشه برای حفظ مکتب ... بودند» (آل‌یاسین، ۱۳۵۴: ۱۲-۵۱۱).

دلایل صلح امام حسن (ع)

۱. روی گردانی مردم از جنگ و عدم حمایت از امام (علیه‌السلام)

سستی مردم در حمایت از امام، از مهم‌ترین دلایل اقدام آن حضرت برای اتخاذ موضع جدید بود. هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که امام به جنگ با معاویه اعتقاد نداشته است.

اما وقتی امام برای جنگ با معاویه اعلام بسیج کرد و خودش به «تخیله» رفت، در حالی که تا چند روز قبل از آن ۴۰ هزار تن ادعای «بیعت مرگ» داشتند، در مدت ۱۰ روز تنها چهار هزار نفر حاضر شدند. در حالی که سپاه معاویه ده‌ها هزار جنگجو داشت. در این میان بسیاری از اشراف و مؤثران کوفه به معاویه نامه‌ها نوشتند که ما با تو هستیم (مجلسی، ۱۳۶۹، ج ۴۴: ۴۴).

حتی برخی صراحتاً به معاویه نوشته بودند که در صورت جنگ امام را تسلیم و یا ترور خواهند کرد (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۲۷۵).

همچنین، از آنجا که شمار زیادی از مردم، در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان در حمایت از حضرت علی (ع) به شهادت رسیده بودند و اینک اینان خسته از جنگ‌ها، دیگر توان ادامه جنگی دیگر را در خود نمی‌دیدند و حتی خود را طلبکار حکومت می‌دانستند، خون خود را از اهل بیت می‌طلبیدند. وقتی خبر فرار جمعی از سپاه به گوش امام رسید، آن حضرت رو به مردم کرد و فرمود: «شما با پدرم مخالفت ورزیده، کار را به حکمیت کشانیدید... پس از آن به سراغ من آمدید و بیعت کردید، ولی به من خبر رسیده که اشراف شما به سوی معاویه رفته و با او بیعت کرده‌اند. همین برایم کافی است. مرا در مورد دین و جانم فریب ندهید» (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۲۷۷).

امام دریافته بود که به این مردم نمی‌توان اعتماد کرد. این عدم اعتماد، تنها شامل عدم همکاری آن‌ها نبود، بلکه امام می‌فرمود: «والله لو قاتلت معاویه لأخذوا بعنقی حتی یدفعونی الیه سلماً»: اگر با معاویه درگیر شوم، همیان گردن مرا گرفته،



امام (ع)
می‌فرمود: «والله لو قاتلت معاویه لأخذوا بعنقی حتی یدفعونی الیه سلماً»: اگر با معاویه درگیر شوم، همیان گردن مرا گرفته، به‌عنوان اسیر به او تحویل می‌دهند

و موعظه‌ها و وعیدهایشان^{۱۰} به گوش کسی نرسد و منطق آن حضرت در ادامه جنگ کند شود. امام (ع) برای خنثا کردن این فریبکاری و افشاگری او راهی جز پذیرش صلح نداشت. امام حسن (ع) با قبول صلح و قرار دادن شرایطی در آن، ریشه جریان امامت و تشیع را زنده نگه داشت و چهره واقعی جریان برانداز اموی را با تنها سلاح باقی مانده به جامعه اسلامی و تاریخ نشان داد.

نتیجه‌گیری

امام حسن (ع) همچون پدر بزرگوارشان علی بن ابی طالب (ع) هرگز سیاست‌ورزی را خدعه و فریب، تحریک و تحریص نسبت به مادیات، تفرقه‌افکنی و نفاق، استبداد و جنایت، و ... نه می‌دیدند و نه می‌خواستند. این‌ها همان خصلت‌هایی بودند که معاویه به وضوح متصف به آن‌ها بود.

مجموعه شرایط زمانه‌ای که حضرت در آن به خلافت رسید و مردمان چندرنگ و بی‌ثبات کوفه باعث شد که ایشان چاره‌ای جز پذیرش درخواست‌های صلح معاویه نداشته باشند. چرا که می‌دانست، ادامه شرایط جنگی به شکست حتمی در جنگ و کینه‌ستانی گسترده و ظاهراً موجه معاویه از شیعیان علی منتهی خواهد شد. بیم آن می‌رفت که نهال نوپای تشیع زیر ضربات این روباه سیاست دوام نیابد و به کلی نابود شود.

با این همه میزان تهمت‌ها و جسارت‌ها به ایشان از هر دو جبهه گسترده بود و حتی شیعیان و برخی از یاران صادق ایشان هم که سر این موضوع را درک نمی‌کردند، با تندترین تعبیر به ایشان می‌تاختند. اما حضرت با بزرگواری اعتراضات آنان را می‌شنیدند و به زیبایی پاسخشان می‌گفتند تا بدانند که این تصمیم به صلاح خود آن‌ها و تاریخ اسلام نزدیک‌تر است. در سوی دیگر، این عراقیان بی‌وفا و دلیسته به دنیا بودند که تاوان سنگینی بابت عدم حمایت قاطع از امام دادند تا بلکه همه کوفیان تاریخ به وضوح نتیجه پشت کردن به خاندان نبوت و رسالت را ببینند و درک کنند.

پی‌نوشت‌ها

۱. قرآن به وضوح این جماعت را «نه مؤمن (ایمان آورده به قلب)، بلکه اسلام آورده (تسلیم شده)» معرفی می‌کند (سوره حجرات/ آیه ۱۴).
۲. درباره شدت فساد در دوران اموی (حتی در شهرهای مقدسی چون مکه و مدینه) رک: ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا. شاید این پرسش پیش آید که گزارش‌های ابوالفرج به دوران اموی مربوط است، اما با کمی تفکر آشکار می‌شود که ساکنان این شهرها از همان نسل فاتحین صدر اسلام بودند و هنوز زمانی دراز از عصر پیامبر (ص) و حکومت خلفای راشدین نگذشته بود. اگر زمینه‌های بسیار مساعدی بین آن‌ها برای ارتکاب آن همه فسق و فجور وجود نمی‌داشت، هرگز به آن سرعت چهره مقدس‌ترین بلاد اسلامی دگرگون نمی‌شد.
۳. کار تفاخر به امور و مسائل بی‌ارزش میان اعراب عصر جاهلی تا بدانجا

رسیده بود که حتی قبرهای مردگان خود را هم می‌شمردند تا از شمارگان بیشتر آن، افتخاری بر سایر افتخارات قوم خود بیفزایند. نکته‌ای که در قرآن کریم (تکواثر ۱/ ۲) هم بدان اشاره شده است. ۴. البته طبری روایت دیگری از این ملاقات دارد. رک: طبری، ۱۳۷۵، ج: ۲۱۲۰.

۵. امام علی (ع) به عثمان به سبب شیوه حکمرانی معاویه در شام اعتراض کرد. عثمان پاسخ گفت که وی از زمان عمر امارت داشته و چگونه است که به زمامداری او در آن دوره ایرادی نمی‌گرفته‌اند و اکنون آن را مسئله‌دار می‌دانند؟ امام در پاسخ تفاوت نظرات عثمان با خلیفه دوم بر کارگزاران حکومتی و ترس معاویه از عمر در مقابل خودسری و استغنائی معاویه مقابل عثمان را دلیل آورد (تاریخ طبری، ۱۳۷۵، ج: ۶؛ ۲۲۱۴).

۶. معاویه اصرار داشت که: «دشنام بر علی (ع) باید آنقدر گسترش یابد تا کودکان با این شعار بزرگ و جوانان با آن بپر شوند و هیچ‌کس فضیلتی از او یاد نکنند.» (برای آگاهی بیشتر رک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ذیل خطبه ۵۶ و ۲۰۳).

۷. احتمالاً از توطئه‌های جاسوسان معاویه بوده است.

۸. از فرماندهان سپاه امام

۹. نقل شده که معاویه با اشاره به صدای اذان با ناراحتی تمام گفته است: از خلفای قبل از من با تمام سال‌های حکومتشان تنها نامی باقی مانده، اما نام این مرد اشاره به نام حضرت رسول (ص) هر روز پنج نوبت تکرار می‌شود. برای باقی ماندن نامم باید کاری کرد که نام این مرد از ذهن‌ها محو شود (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ص ۱۳۲۵ به نقل از: عبدالله اصفهانی، نشریه میلغان، شماره ۱۴۷: ۱۱۰).

۱۰. ایشان به وضوح گوشزد کردند که: «این سرزمین زودتر از همه شارسنان‌ها ویران خواهد گردید» (ابن اثیر، پیشین، ص ۲۰۲۳). جنایات عاملان بنی‌امیه در سال‌های بعد، همچون سخت‌کشی‌های مغیره، زبایدن ابیه، ابن زیاد و از همه دهشتناک‌تر، اقدامات **حجاج بن یوسف ثقفی**، به خوبی صدق این پیشگویی حضرت را نشان داد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج‌البلاغه
۳. ابن ابی‌الحدید (بی‌تا). شرح نهج‌البلاغه. نسخه الکترونیکی (تحت‌وب). مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البیت.
۴. ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵). تاریخ کامل. دکتر سید روحانی. انتشارات اساطیر. تهران: چاپ سوم.
۵. ابوالفرج اصفهانی (بی‌تا). الاغانی. دار احیاء التراث العربی. بیروت.
۶. اصفهانی، عبدالله (۱۳۹۰). «بنی‌امیه و باتلاق‌هایی که خشکیدند». ماهنامه میلغان. قم. شماره ۱۴۷.
۷. جعفریان، رسول (۱۳۸۶). از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی. انتشارات کانون اندیشه جوان. تهران: چاپ پنجم.
۸. رجیبی (دوانی)، محمدحسین (۱۳۷۸). کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی. دانشگاه امام حسین (ع)، مؤسسه چاپ و انتشارات. تهران.
۹. شهیدی، سید جعفر (۱۳۸۸). قیام امام حسین. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. تهران: چاپ چهل و چهارم.
۱۰. شیخ راضی آل‌یاسین (۱۳۵۴). صلح امام حسن (ع)، پرشکوه‌ترین نرزش قهرمانانه تاریخ. ترجمه سیدعلی خامنه‌ای. انتشارات آسیا. تهران.
۱۱. طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. انتشارات اساطیر. تهران: چاپ پنجم.
۱۲. فرهمندپور، نعیمه (۱۳۷۹). سیری در تطور خلافت اسلامی. انتشارات بضعه الرسول. قم.
۱۳. مادلونگ، ویلفرد (۱۳۸۶). جانشینی حضرت محمد (ص). ترجمه احمد نمایی و همکاران. انتشارات آستان قدس رضوی. مشهد. چاپ سوم.
۱۴. مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۶). بحارالانوار. انتشارات اسلامی. قم.
۱۵. مرتضی‌عاملی، جعفر (۱۳۷۲). زندگانی سیاسی امام حسن (ع). ترجمه محمد سپهری. انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی. قم.
۱۶. مسعودی (۱۳۹۱). مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. انتشارات علمی فرهنگی. تهران.
۱۷. منظرالقائم، اصغر (۱۳۸۰). نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت. بوستان کتاب. قم.

18 <http://lib.ahlolbait.com/parvan/resource/42777>
19 <http://www.aviny.com/occasion/Ahlelbait/ImamHasan/shahadat/86/imam-hasan>